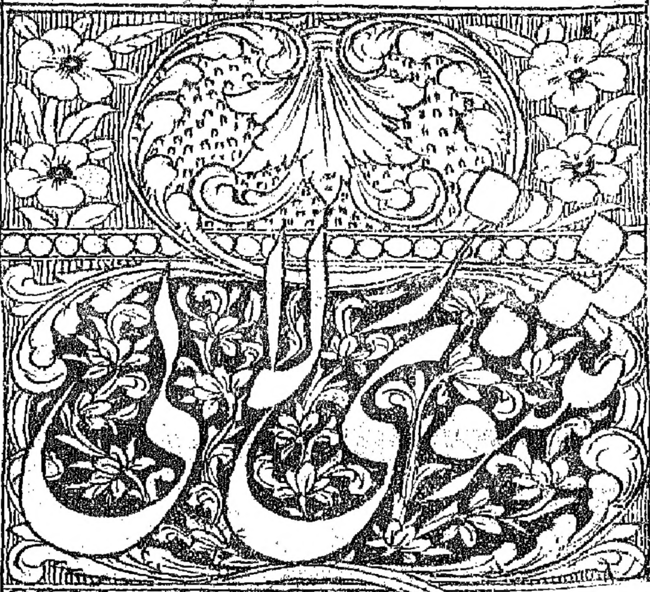
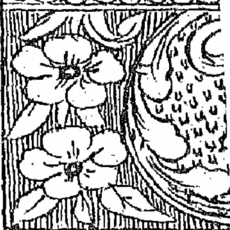
بعون صانع کون و مکان و بفضل خلاق زمین و زمان



در مطبع نامی منشی نولکشور مطبوع جهان شد

بعون صانع بیچون و بکمال فضل خلاق زمین و زمان







در مطبع نامی منشی نولکشور بطبع مزین و چهاپا شد

بسم الله الرحمن الرحیم

تقدیس قدرت قادری را مقدر و تقدیس صنعت صانعی را مصوریست که آثار مشتران علوی را

اندازه گرفتن بر قدر متن ۱۲ انور — و تصویر کردن صنعت ۱۲ — یعنی الانکه ۱۲

بر دائرهٔ پرکار مرکز اقالیم سبعه سفلی مقوم قائمه منطق از گرد دانیده و سه زمین دو سه

چیزی که بر افلاک بست چون گره بر قدم خاک بست و بر کرهٔ الفه مزاج هر یک را تقویت

تو اهی خلق کافی و چاشنی ترطیب نطق انسانی رسانیده و چشانیده زهی خلاقی که مشرقی صبح

هرچند مطلعهای بلند بر ورق سادهٔ خود تحریر نموده و بر هر صفحه [illegible] کشیده مگر حرفی لایق

ثنای آن ندیده و مغربی شام هرچند قطعهٔ رنگین شفق بر کاغذ زرین خود رقم کرده لفظی فراخور

جزاد ار گذرانیدن نیافته و به کور سوادی خود قائل بوده قطرات عرق انفعال بر جبین سپهر

افشانده ستاره گان نیستند همان قطرات که بهیئت مجموعی ثریا و به شکل افتراقی مانند بنات النعش

مانده لراقمه قطعه زهی مالک ارض و عرش برین که در امر کنند همان همین نجوم و مه و

مهر لوح و قلم ز امر تو هستی رسید از عدم زهی ستایش پاینش آن بنده نوازی را که

هر که بپاید ایازه اوست عاقبت محمود و عاقبت مسعود ست نیاز که شد از تشریف این خلعت و

این بر قامت زیبای خاتم نبوت سید المرسلین اشرف النبیین محمد مصطفی احمد مجتبی که خلعت رسالت
داده مخاطب بخطاب مستطاب وابعثه ربک مقاما محمودا و عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا
سرفراز و ممتاز از دیگران فرمود و مانند سلیمان نقش نگین آن خاتم نبوت باین عنوان کرد انّه
من سلیمان وانّه بسم الله الرحمن الرحیم مضمون ساخت و مظهر جلوه ذاتی بکثرت صفاتی خود به انتها
مقصد و مقصود و شاهد و مشهود و پرداخت رباعی الحمد شاهی که خدا حامد او محمود است
عالم بطفیل ذات او موجود است بی سایه آتش فرید معبود ولی در سایه اوست هر چه جز معبود است
بعد حمد رب العالمین و نعت سید المرسلین میگوید بنده هیچمدان لایق آفرین [illegible] آفرین
در فراخور تحسین روبروی ارباب صفا آتش بزم سخن نگین مانند [illegible] مقابل صاحبان
ادراک فطرت هیچ و [illegible] سلیمان [illegible] قول کشور [illegible] الله [illegible] آفات الا
زوال هو بر اقبالی و تصوری باین معنی در دل [illegible] کرده منظور او در که مثنوی زلالی را که
نظمش از حلیه اوصاف و زیور توصیف نثر مبراست لباس تحشیه پوشانیده و بهفت چنین
عروس زیبا و خبر بده [illegible] انظار از [illegible] تحقیق و تنقیح لغت و مطالب صاف صاف و عبارات سلیس
کند لهذا یکی از صاحبان مطبع خود اشارت کردم چنانچه در کمتر فرصت هر چه مرکوز دلم و منظور نظرم
بود سراپا از زیور حاشیه آراسته و پیراسته گردیده بی تکلف ظاهر است تقریظ مع تفاصیل این
داستان که در مثنوی مندرج است و قطعه تاریخ تحشیه هم [illegible] در دم هر چند در کتب
عربیه و فارسیه وارده و غیره که در مطبع این زمان مندرج [illegible] نیاز از مدت پانزده سال
[illegible] گاهی اینچنین خیال نگذشته و اینچنین [illegible] چهار دهم بانطباع نوزده رفته و چنانچه
تحقیق کننده مثنوی را که [illegible] مثنوی گفته که چه قدر لطافت و نزاکت در کلام زلالی است
که سر آمد [illegible] با آنکه زلالی توان گفت که [illegible] صد مثنوی بلکه قریب به هزار و [illegible] این

کنج سخن زبان رسیده ولکن این قدر فصاحت و بلاغت و نزاکت و استعاره و تشبیه و
مجاز مرسل و رعایت قافیه و ردیف و لطافت بیان و ضلع در الفاظ و تلازمهٔ لفظی و معنوی در کلامی
نظم و نثر ندیده و نشنیده هرچند کلام نظامی که خمسهٔ نظامی مشهور است بنهایت نزاکت و لطافت است
و گویند که زلالی شاگرد اوست و خود در ابتدای مثنوی آگاهی میدهد که به بار نظامی در خواب هم آمده
و در ختم کتاب میگوید که نظامی رفت و باز آمد زلالی ... جان آن توانای و زور نظامیست
بموجب گفتن همین سخن خود و ترتیب دادن تحفهٔ اشارتی دادم و تقریظها نوشتم لیکن منصفان
نظم و نثر بینند که چه قدر بالیدگی در حمد و نعت از دیگران کرده ام که تا امروز چنین حمد و نعت و یکدیگر را
نوشته و از نوک زبان خامهٔ کلامی باین طرز صفحهٔ قرطاس مطرز نشده اکنون از گوشهٔ چشم بیرون آمده
بیننده که سوای این قول کل جدید لذیذ از حقیقت جناب تصنیف این مثنوی که درین اشعار در شمار
چه اعجاز و ساحری بکار برده و بحجهٔ سبعهٔ سیاره هفت مثنوی به سپهر سخن تابانی داده و مرتبت کرده
سیاره چو کواکب اول که زحل است و دریوزه کشتی بر نوشی از جشن گلید سور ستاره دوم عطارد است که مهری
انشای قند ارحل افروزه ستاره سوم که زهره است قطره و روی از میخانهٔ طرب اند و ستاره
چهارم که آفتاب عالم است بال شکسته و خفاش این عالم افروز از ذرهٔ خورشید نظر و ستاره پنجم
که مریخ است محالات انداز و سمند رسمند بود ستاره ششم که مشتری است مهر حقیقی چشم زخم انگبین
سلیمان نامه خاتم اندر و ستاره هفتم که زحل است زلال نیم سوخته از محمود و ایاز مدام باده عشق
سا از نالهٔ ... پس از افشرده سرنامه کسر خم این هفت کاسه سرنگون گردش خون چه پروانه است
... مناجات پیچ قرابه ... و یک لطافت معراج و یک طل منقبت ساقی کوثر
... و یک پیاله زمین بوس چمن شاداب مدح و خطاب چکیده نشاء گوهر شاه سوار ...
این مجازی شاه عباس غازی و یک جام خطاب مبارکبادی دارا و شریعت ... شاه ... ابعد ...

المحاوی الفقیر سید محمد باقر اشراق کیمیای نظر و یک سوی حال شاه بود و نبود ظل الله الملک الودود
عاقبت مسعود و محمود و یک صد و بیست و پنج حکایت و دیگر مجملاً و مفصلاً حقیقت عاشق بودن شاه
بر ایاز و در خواب دیدن او را و ترک حکومت و فرو گذاشتن مملکت و در گلخنکده نشستن محمود
بصورت درویشان و آمدن مست و رابر به محمود و شدن بسوی بدخشان و رفتن محمود و دیلاش
ایاز در بدخشان و خریدن ایاز را و حقیقت ایاز که پسر شاه کشمیر بود و رفتن ایاز برای شکار
دشت و ایام بهار و جدا بودن ایاز از لشکر عظمت شعار و دواندن اسپ بسوی آهوی چرنده
سبزه زار و در افتادن ایاز بسر ایاز در دشت خونخوار که بیش هوای گرم او دوزخ بود یک شرار
و در افتادن ایاز در آن دشت بدست قزاق غدار و فرا فت روزگار بعد جنگ بسیار و آوردن
آن قزاق ایاز را در بدخشان بازار و بر وقت رسیدن شاه والاتبار و مطابق بودن خواب شاه
بیدار این دلدار و خریدن ایاز را از آن قزاق بلا انکار و مراجعت شاه بسوی شهر میمنت بهر خود و
عشرت بیشمار و دیدن درمیان مراجعت براه کیفیت‌های دشت و دریا بردن از امصار و بحر
با ایاز در شهر آمدن و بجا آوردن شکر پروردگار و خلوت آراستن شاه جمشید اقتدار و بیان دیگر غلامان
شاه که بودند یک دو هزار و آزاد نمودن شاه در عالم مستی باده همه غلامان مهر تمثال ماه دیدار و
حسن ایاز که به ناز و انداز بظاهر و باطن یکتا بود و از و صد ماه خورشید و ماه بیزار و دیگر آزاد نمودن تمام
ایاز پری وش سرو قامت گل رخسار کبک رفتار و رفتن ایاز بسوی کشمیر و بردن حاکم آنجا ایاز را
اصرار بیعون محمود در فراق ایاز بیچاره و فرستادن قاصد عیار رفتار نزد ایاز دلدار و بیزاری
ایاز از قاصد و اجنبیت محض کردن آشکارا و آمدن قاصد نزد شاه و آوردن حقیقت در معرض اظهار
قاصد دیگر فرستادن محمود با نامه پیش اطلاع این امر که شاه مسعود والی کشمیر باز شده عاشق زار و
این قاصد هم دیگر باره و تیاری یورش نمودن محمود شاه نامدار لیهی کارزار و رسیدن مع افواج

دریا امواج و در آوردن کشتیها را از هر جانب و برآمدن چهارده جنگ عظیم گردیدن از هر دو جانب و باز
فتحیاب و مظفر بودن محمود با اقتدار و حکم قتل دادن مسعود شاه والی کشمیر را با پاداش کردار و بخشش
کردن شاه جم جاه در کشمیر جنت نظیر فردوس آثار و مراجعت لشکر ظفر پیکر از کشمیر و رسیدن به غزنین
پس از طی صحرا و دریا و کهسار و بانو به شهر خود و بزم طرب آراستن شاه و حاصل کردن مراد موافق دلخواه با ایاز
گلعذار و عزم فرمودن جهانبانان برای تسخیر هندوستان با لشکر غیر از الله و یلان کرار و بهادران خونخوار
و دیدن راجه هندوستان از راست شاه در عرض شکارگاه ایاز را و در بتخانه بردن و نشانیدن بر کرسی زر نگار
و از خود رفتن شاه در فراق ایاز و چپ اندازه گردیدن و بیقرار و دور دیگر ظفر یافتن به زور تیغ خونبار
و آوردن بت بتخانه مع صنم خود و در سجده افتادن بمحراب ابروی خمدار و از آنجا باز مراجعت کردن و
رونق بخشیدن شهر خود با فضل کردگار به جمع کردن تمام فوج گردون اوج نجوم شمار و طلبیدن ایاز
برای دیدن افواج طرار و نیامدن ایاز و فرستادن جواب باز به صد کرشمه و عشوه متضمن قید باسین
اقرار و انکار و طلب خلوت کردن پادشاه در آن مطرب ساقی را هم بار و گذار و بنا کردن ایاز عمارت بیرون
شهر به اجازت مالک عاشق خود در کهسار برای سیر و شکار و در شکار بردن ایاز یکی غلامان و رفتن
بلا اجازت شاه در مکان تیار و مطلع بودن شاه از آزردگی ایاز غیرت شعار و طلبیدن جلاد و
و بیان تیغی او و تیغ خونخوار و شمشیر [illegible] کرده خود رفتن شاه نزد محبوب و معذرت و استغراق
و مقرر کردن ده خلوت در آخر هر ماهی ماه در شب تار و طول بیان هر خلوت و بیان یکی شب لطافت
مکان و لطافت باغ و سبزه زار و در هر خلوت حکایت سوال شمع و پروانه و صراحی و پیمانه و [illegible] و شانه
به گونه گون تکرار و در روزی دیدن ایاز موی سفید در سبزه خط گلرخسار و افسوس بودن و حسرت
و درماندن از رفتن شباب و آمدن شیب ناگهان و اجازت آزادی خواستن ایاز شاه دریا دل و جود و
و رفتن یکه و در آنجا ساختن یکی رنگی بتکده خانه مهر و صمیم کردن از بنیاد طلسم نگار و [illegible] ده خلوت عیش و ده خلوه

برای دعا و زاری پیش حاکم حقیقی و بدکل اشیا مختار و هر روز با اختلاف وقت رفتن ایاز
دوست بدعا بودن زار و غفار قد آمدن او و از سر دویش غیب برای آمرزش گنهکار مقر بجرم خود
از پیشگاه کریم رحیم و غفار و خبر یافتن محمود شاه بر باز قبولیت و رسیده شدن او بدرگاه
کارسازی بی نیاز داور و رفتن شاه کیوان پناه با دو دیگر فرزانه حکمت دستگاه در پیش مصور
سحرنگار و سؤال شاه از هر یک فرزانه در وصل و حسن و هجر و عاشقی - و عشق - و مرگ - و زندگی
و دیگر آثار و جواب دادن هر یک موافق طاقت و حسب استعداد و پیروی شاه کردن و فسانه
و باز جواب دادن و رد کردن کلام فرزانه طلاقت گفتار و هم جواب مصنف کتاب بنا بر اقتضای دانش
خویش بهتر و خوب بسیار و مردن محمود بلا مرض دفعتاً آخر کار و خبر رسیدن به ایاز از موت عاشق
و پس از هفته ایاز هم هم آغوشی تربت شاه کرده گوهر نقد جان را نثار و نصیحت کردن شاعر خود و فرزند
خود را بکلمات موعظت آثار و بی تفاخر خود و در وصف اشعار و دعا برای این ابکار افکار
یعنی همین مثنوی شکر گفتار فقط

